

بازقدسی‌سازی مفاهیم و نهادهای سکولار و بحران مدرنیته در جمهوری اسلامی



۷ میلیون نفر در ایران گرسنه‌اند؛ سیاست خارجی بازقدسی‌سازی شده‌ی جمهوری اسلامی میلیاردها دلار خرج تسلیحات نیروهای جهادی می‌کند.

روند طبیعی و تکاملی جوامع در عرصه‌ی اجتماع و سیاست، حرکت به‌سوی عرفی‌سازی، سکولاریسم و رهایی از خرافات است. اما در ایران، مسیر تاریخ به‌گونه‌ای معکوس رقم خورد؛ در حالی‌که جامعه در حال گذار به‌سوی سکولاریسم بود، انقلابی با برنامه و گفتمانی قرون‌وسطایی این روند را متوقف کرد و فرآیند بازقدسی‌سازی آغاز شد.

پدیده بازقدسی‌سازی^۱ در جمهوری اسلامی را می‌توان وارونگی تاریخی فرآیند عرفی‌سازی^۲ دانست. در حالی که در غرب، سکولاریسم نتیجه جدایی تدریجی حوزه دین از سیاست، علم و نهادهای اجتماعی بود، در ایران پس از انقلاب ۱۳۵۷ این مسیر معکوس پیموده شد: مفاهیم مدرن و عرفی دوباره در قالبی قدسی بازتولید شدند تا در خدمت یک نظام ایدئولوژیک دینی قرار گیرند.

مفاهیمی چون ملت، دولت، قانون، عدالت، آزادی، علم و دانشگاه، که در بستر اندیشه مدرن بر پایه عقل، تجربه و قرارداد اجتماعی شکل گرفته بودند، در گفتمان رسمی جمهوری اسلامی به مفاهیمی مقدس و تابع ایمان دینی تبدیل شدند. بدین‌سان، قانون مشروعیت خود را نه از اراده جمعی و خرد عمومی^۳، بلکه از وحی، شریعت و روحانیت گرفت.

این روند، بازگشت به نوعی حکومت دینی یا تئوکراسی ایدئولوژیک^۴ بود که نه تنها دین را در مرکز قدرت سیاسی قرار داد، بلکه تمامی عرصه‌های معرفتی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را نیز زیر سلطه منطق دینی گرفت. در نتیجه، مرز میان ایمان و قانون، اخلاق و سیاست، علم و ایدئولوژی از میان رفت.

از منظر فلسفه دین و جامعه‌شناسی معرفت، این فرآیند را می‌توان تلاشی برای بازسازی هویت سیاسی از طریق تقدیس مفاهیم مدرن دانست؛ نوعی واکنش به مقابله با مدرنیته در جوامع غیر غربی. چنان‌که خوزه کازانووا^۵ در اثر مهم خود «ادیان عمومی در دنیای مدرن» نشان می‌دهد، بازگشت دین در دوران مدرن، اگر با آزادی و خودمختاری همراه نباشد، به بازتولید اقتدارگرایی می‌انجامد. در ایران، این بازگشت نه از سر ایمان، بلکه از سر سیاست و با خشونت دولتی بود:

^۱ Resacralization

^۲ Secularization

^۳ Public Reason

^۴ Ideological Theocracy

^۵ José Casanova

تلاشی برای گرفتن مشروعیت سیاسی در قالب دینی که به تمامیت خواهی خشن منجر شد. تلاشی که تمام دستاوردهای فنی و تکنولوژیک جهان مدرن را برای آوردن قرون وسطی به ایران به کار گرفت.

پیامدهای معرفتی، فرهنگی و نهادی

بازقدسی‌سازی مفاهیم سکولار، به جای بازگرداندن اخلاق و معنا به زندگی عمومی، منجر به **انسداد معرفتی**⁶ می‌شود. در جامعه‌ای که همه چیز باید به زبان ایمان تبیین شود، عقل انتقادی⁷ و تجربه علمی مجال بروز مستقل نمی‌یابند. در نتیجه، نظام دانایی و سیاست به ساختاری بسته بدل می‌شود که در آن پرسش‌گری تهدید تلقی می‌گردد و اقتدار جای گفت‌وگو را می‌گیرد. خرافات، فساد، دورویی و ریاکاری گسترده می‌شود.

در سطح فرهنگی، این روند به نوعی دوگانگی هستی‌شناختی⁸ می‌انجامد: از یک سو، زندگی روزمره، علم، فناوری و اقتصاد بر پایه منطق عرفی و عقلانی پیش می‌رود؛ از سوی دیگر، گفتمان رسمی و نهادهای قدرت، جهان را در قالبی مقدس و ماورایی تفسیر می‌کنند. این تضاد، جامعه را به وضعیت ناسازگاری شناختی جمعی⁹ می‌کشاند؛ جامعه‌ای که در رفتار و اندیشه روزمره سکولار است، اما در زبان و ساختار رسمی، دینی. جمهوری اسلامی سعی دارد این ناسازگاری شناختی جمعی را با با تعزیر و اعدام سازگار کند.

در نتیجه، کشور با بحران مشروعیت و کارآمدی¹⁰ روبه‌رو می‌شود. نظامی که همه چیز را به زبان ایمان تفسیر می‌کند، در برابر واقعیت‌های پیچیده جهان مدرن که بر نهاد، تخصص و قانون استوار است، ناکارآمد می‌گردد. در عرصه بین‌المللی نیز، این بازقدسی‌سازی جمهوری اسلامی را در تقابل دائمی با نظم سکولار جهانی قرار می‌دهد؛ نظامی که اساس آن بر عرفی‌بودن روابط سیاسی و حقوقی میان دولت‌ها است. در مقابل جمهوری اسلامی بر امت اسلامی، جهاد و مسابقه تسلیحاتی تأکید دارد.

به تعبیر جامعه‌شناس دین پتر برگر¹¹، در دوران مدرن «تقدس از سقف جامعه برداشته شده و جهان به صورت افسون‌زدایی شده¹²، در برابر انسان قرار گرفته است». اما در ایران ما، حکومت دینی می‌کوشد این سقف را بازسازی کند — و در این مسیر، با تقدیس نهاد قدرت، نه ایمان را تقویت کرد و نه جامعه را سامان داد، بلکه هر دو را در بحرانی عمیق فرو برد.

راه برون‌رفت: بازعرفی‌سازی و بازسازی اعتماد مدنی

راه رهایی از این بحران نه در حذف دین، بلکه در بازگرداندن قداست به جایگاه طبیعی خود — یعنی حوزه ایمان شخصی و اخلاق فردی است. سکولاریسم، در معنای اصیل خود، نفی دین نیست، بلکه پاسداری از آزادی ایمان در برابر سلطه قدرت است.

نخستین گام در این مسیر، بازعرفی‌سازی¹³ نهادها و مفاهیم است که با قوانین شرعی شیعه در ایران مقدس شده است: بازگرداندن سیاست، علم و قانون به قلمرو عقل، تجربه و گفت‌وگوی عمومی. یورگن هابرماس¹⁴ این فرایند را در قالب مفهوم عقلانیت ارتباطی¹⁵ توضیح می‌دهد؛ یعنی توانایی جامعه در تعریف ارزش‌ها و قواعد خود از طریق گفت‌وگو، نه از طریق وحی یا اقتدار.

⁶ Cognitive Closure

⁷ Critical Reason

⁸ Ontological Dualism

⁹ Collective Cognitive Dissonance

¹⁰ Legitimacy and Efficiency Crisis

¹¹ Peter L. Berger

¹² Disenchanted

¹³ Resecularization

¹⁴ Jürgen Habermas

¹⁵ Communicative Rationality

سکولاریسم ایرانی آینده، اگر بخواهد پایدار و بومی باشد، باید از تجربه تاریخی خویش درس بگیرد: هرگاه مفاهیم عرفی دوباره تقدیس شوند، آزادی و خرد فرو می‌پاشند. جامعه‌ای که می‌خواهد هم دیندار بماند و هم آزاد شود، باید بپذیرد که ایمان زمانی اصیل است که دولت بی‌طرف باشد و دین، داوطلبانه و آزادانه زیسته شود.

به تعبیر ارنست رنان¹⁶، «ایمان و علم دشمن یکدیگر نیستند؛ دشمنی آن‌جا بروز می‌کند که یکی بخواهد جای دیگری را بگیرد». آینده ایران در گرو بازگشت به این توازن است: بازگرداندن علم و عقل به عرصه قانون و ایمان به عرصه وجدان.

بازقدسی‌سازی مفاهیم سکولار در جمهوری اسلامی، یکی از عمیق‌ترین بحران‌های فکری، فرهنگی و نهادی تاریخ معاصر ایران است. این روند، زبان شریعت و ایمان را جایگزین زبان قانون، و قداست را جایگزین عقلانیت کرد؛ اما در دل همین بحران، بذر‌هایی نیز نهفته است: آگاهی روزافزون جامعه ما نسبت به ضرورت جدایی نهاد دین از دولت، و بازگشت به گفت‌وگوی عقلانی و مدنی. اگر سکولاریسم در غرب محصول چند قرن تجربه تاریخی بود، در ایران می‌تواند از دل تجربه شکست ایدئولوژی دینی زاده شود — سکولاریسمی که نه در تضاد با ایمان، بلکه در خدمت آزادی ایمان و کرامت انسان است.

پیامدهای بازقدسی‌سازی در سیاست خارجی ایران

در نظام جمهوری اسلامی، بازقدسی‌سازی تنها به عرصه سیاست داخلی محدود نمانده است؛ بلکه به شکلی بنیادین در سیاست خارجی نیز بازتاب یافته است. مفاهیم بنیادین روابط بین‌الملل چون دولت ملی، منافع ملی، دیپلماسی و صلح، در گفتمان رسمی حکومت اسلامی، اغلب در قالبی دینی و ایدئولوژیک بازتعریف شده‌اند.

در چنین نظام فکری، «منافع ملی» نه بر پایه رفاه، توسعه و امنیت شهروندان، بلکه در پرتو تعهدات فراملی و اعتقادی — مانند دفاع از «امت اسلامی»، «مستضعفان جهان»، «انقلاب جهانی اسلام» یا «محور مقاومت» — معنا می‌یابد. این بازتعریف، در واقع قدسی‌سازی روابط بین‌الملل است؛ یعنی انتقال منطق الهیاتی از درون به بیرون مرزهای سیاسی. نمود آن ایرانی که هفتاد درصد مردم زیر خط فقر هستند؛ زیرساخت‌های کشور همگی از آن میان آب و برق‌رسانی فرسوده است، میاردها دلار به حزب الله لبنان و حوثی‌ها کمک می‌شود.

در نتیجه، سیاست خارجی به جای آنکه ابزاری عقلانی برای حفظ منافع ملی باشد، به صحنه‌ای برای تحقق مأموریت‌های دینی و جهادی تبدیل می‌شود. چنین رویکردی، از دیدگاه نظریه‌پردازان واقع‌گرایی سیاسی مانند هانس مورگنتا¹⁷ و کنت والتز¹⁸، نوعی انحراف از اصل واقع‌گرایی سیاسی محسوب می‌شود؛ زیرا منافع دولت در نظام بین‌الملل باید بر اساس قدرت، امنیت و منطق نهادها تعریف شود، نه بر مبنای ایمان و رسالت دینی.

تضاد میان امر مقدس و نظم سکولار جهانی

بازقدسی‌سازی در سیاست خارجی، جمهوری اسلامی ایران را در تقابل ساختاری با نظم سکولار جهانی قرار داده است؛ نظامی که از قرن هفدهم میلادی و پس از صلح وستفالی¹⁹ بر پایه حاکمیت دولت‌ها، عرفی‌بودن روابط و استقلال سیاست از دین بنا شد.

در این نظم، مشروعیت دولت‌ها از حاکمیت ملی و قوانین بین‌المللی ناشی می‌شود، نه از دین یا ایدئولوژی. اما در گفتمان رسمی جمهوری اسلامی، مشروعیت بیرونی نیز از «دفاع از اسلام» یا «مبارزه با کفر» اخذ می‌شود. این نگاه، منجر به نوعی ایدئولوژی تنش‌محور²⁰ شده که به‌جای تعامل سازنده با جهان، از تقابل دائمی با آن مشروعیت می‌گیرد.

از دیدگاه جامعه‌شناسی سیاسی، این وضعیت بازتاب همان دوگانگی معرفتی است که در سیاست داخلی وجود دارد: در حالی که زندگی اقتصادی و فنی ایران ناگزیر در چارچوب عرفی جهان و قوانین بین‌المللی عمل می‌کند، گفتمان سیاسی

¹⁶ Ernest Renan

¹⁷ Hans Morgenthau

¹⁸ Kenneth Waltz

¹⁹ Peace of Westphalia, 1648

²⁰ Conflict-Oriented Ideology

رسمی همچنان در قالبی قدسی، جهادی و غیر عقلانی سخن می‌گوید. این دوگانگی، به بی‌ثباتی دائمی در روابط خارجی و به افزایش هزینه‌های اقتصادی و امنیتی ویران کننده کشور منجر شده است.

ضرورت بازعرفی‌سازی در روابط بین‌الملل ایران

چنان‌که ماکس وبر در نظریه «افسون‌زدایی از جهان»²¹ یادآور می‌شود، سیاست مدرن تنها زمانی کارآمد است که از قید تقدس رها شود و بر عقلانیت ابزاری²² و اخلاق پاسخگویی²³ استوار گردد. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز، برای رهایی از چرخه بحران و انزوا، باید از منطق رسالت دینی و جهادی به منطق منافع ملی بازگردد.

بازعرفی‌سازی سیاست خارجی²⁴ به معنای نفی اخلاق یا ارزش‌های فرهنگی نیست؛ بلکه به معنای بازتعریف روابط بین‌الملل بر پایه منافع ملموس شهروندان، احترام به حقوق بین‌الملل، و پذیرش واقعیت‌های جهانی است. تنها در این چارچوب می‌توان از جایگاه دینی ایران در جهان اسلام نیز به شکلی سازنده بهره برد، نه در قالب تقابل، بلکه در قالب گفت‌وگو و همکاری.

به بیان دیگر، اگر هدف سکولاریسم داخلی، جدایی دین از دولت است، هدف سکولاریسم بین‌المللی، جدایی رسالت دینی و جهادی از سیاست خارجی است؛ تا بتوان بر مبنای عقلانیت مدنی²⁵ و دیپلماسی مبتنی بر منافع ملی، روابطی متوازن و پایدار با جهان برقرار کرد.

بازقدسی‌سازی در سیاست خارجی، همانند سیاست داخلی، مانع اصلی توسعه و ثبات در ایران معاصر بوده است. هنگامی که روابط بین‌الملل به عرصه‌ای از ایمان و ایدئولوژی تبدیل شود، گفت‌وگو جای خود را به نبرد می‌دهد و منافع ملی در سایه آرمان‌های فراملی محو می‌شود.

برای عبور از این وضعیت، ایران نیازمند سیاستی است که بر عقلانیت، قانون و منافع شهروندان استوار باشد. سکولاریسم، در این معنا، نه صرفاً راهی برای جدایی دین از دولت، بلکه راهی برای بازگرداندن عقل و تدبیر به سیاست داخلی و خارجی است؛ همان چیزی که پیش‌شرط هر توسعه پایدار، صلح‌محور و انسانی است.^۱

احد قربانی دهناری

۲۰ آبان ۱۴۰۴ - ۱۱ نوامبر ۲۰۲۵

^۱ منابع نظری پیشنهادی برای مطالعه بیشتر بازقدسی‌سازی و پیامدهای منفی آن:

Charles Taylor, A Secular Age, Harvard University Press, 2007.

Ernest Renan, The Future of Science, 1890.

Hans J. Morgenthau, Politics Among Nations: The Struggle for Power and Peace, Knopf, 1948.

José Casanova, Public Religions in the Modern World, University of Chicago Press, 1994.

Jürgen Habermas, Between Naturalism and Religion: Philosophical Essays, Polity Press, 2008.

Kenneth N. Waltz, Theory of International Politics, Addison-Wesley, 1979.

Max Weber, Politics as a Vocation, 1919.

Max Weber, The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism, 1905.

Peter L. Berger, The Sacred Canopy: Elements of a Sociological Theory of Religion, Anchor Books, 1967.

²¹ Disenchantment of the World

²² Instrumental Rationality

²³ Ethic of Responsibility

²⁴ Resecularization of Foreign Policy

²⁵ Civil Rationality